

● خانم میلانی، دیگه چه خبر؟

○ از چه و کجا؟

● از سفر اخیرتان به آلمان...

○ اواسط اسفند، من و خانم رخشان بنی‌اعتماد به دعوت آکادمی هنرهای برلین به آلمان رفتیم. قرار بود سه فیلم از ایشان و سه فیلم از من نمایش داده شود که متأسفانه از اینجا فقط دو فیلم از هر کدامان فرستاده شد. برنامه دیگری هم در سینمای هنری شهر کارلسروهه داشتیم که پس از نمایش هر فیلم جلسه صبحت با تماشاگران برگزار می‌شد.

● این همان جایی است که قبلاً از آقای کیارستمی و حاتمی‌کیا دعوت کرده بود؟

○ بله.

● دلیل خاصی داشت که این بار فیلم‌های فیلمسازان زن نمایش داده شد؟

○ این آکادمی همیشه از فیلمسازهای مختلف دعوت می‌کند... شاید چون امسال برنامه با هشتم مارس (روز زن) تقارن پیدا کرده، این برنامه را در نظر گرفتند.

● استقبال تماشاگران چه طور بود؟

○ در آلمان روز زن را خیلی جدی می‌گیرند و اصلاً جاهای به‌خصوصی هست که جشن و مراسم خاصی زن‌هاست. تظاهرات زنان و باشگاه‌های مخصوص زنان هم هست و خلاصه این روز خاص پر از برنامه‌های ویژه برای مردم است. در چنین شرایطی، این روز برای نمایش فیلم زمان چندان مناسبی نیست ولی از نهم مارس (فردای آن روز) استقبال خیلی خوب بود.

● کدام فیلم‌های شما نمایش داده شد؟

○ بچه‌های طلاق و افسانه آه. و تماشاگران هم طیف وسیعی - از چپ‌ترین‌ها تا راست‌ترین‌ها - بودند که البته بینشان تماشاگر عادی و منتقد و پناهنده سیاسی و... هم وجود داشت و همین باعث به‌وجود آمدن بحث‌های اساسی و جذاب پرتبوتاب، چه بین ایرانی‌ها و چه بین خارجی‌ها، می‌شد.

● بحث‌ها همان بحث‌های آشنای مشکلات زنان در ایران و مسائل سیاسی بود یا بحث‌های سینمایی؟

○ در این سفر مطمئن شدم تعادلی که باعث شود ما بتوانیم رودررو، راحت و براساس اعتقاد و اندیشه مستقل حرف بزنیم، به‌طور کلی وجود ندارد؛ مثلاً در اینجا بعضی از روزنامه‌ها خیلی راحت به ما مارک غریب‌زده و منط می‌زنند و در آنجا بعضی‌ها با خشم و نفرت ما را مرتجع و سرسپرده رژیم می‌خوانند و گاهی تلاش می‌کنند برنامه‌مان را خراب کنند. سؤالات و انتقادهایشان هم مثلاً این است که چرا دختر فیلم دیگه چه جور لباس خواب نمی‌پوشد و دوست پسر ندارد؟! حالا شاید طرح چنین سؤالاتی - در فضای بدون پس‌زمینه - زیاد هم بی‌راه نباشد اما من مطمئن کسانی که این سؤالات را مطرح می‌کردند، خودشان شرایط ما و پاسخ‌سؤالشان را می‌دانستند. البته ما در جوابگویی و

اداره کردن چنین بحث‌هایی واقعاً مسلط بودیم اما بعضی از نویسندگان ما را سراغ داریم که نتوانسته‌اند حرفشان را در مقابل چنین جمعی بزنند.

● فکر می‌کنید در این سفر چه درجه‌هایی به رویتان گشوده یا بسته شد؟

○ قطعاً بسته نشد. ما برای ایجاد ارتباط رفته بودیم و نه شنیدن تبه و چچه و توانستم ارتباطات خوبی هم برقرار کنیم. مثلاً با یک خانم فیلمساز آلمانی آشنا شدیم و فیلم خویش را هم دیدیم. این خانم معتقد بود فیلم ساختن در ایران خیلی راحت‌تر از اروپاست و از رقابت تأسفبار فیلم‌های امریکایی و اروپایی می‌گفت که باعث نابود شدن بعضی از فیلمسازان اروپایی شده بود. این خانم از دیدن فیلم‌ها و تسلط ما در بحث‌ها و حتی شکل و شمایل مرتبمان حیرت‌زده شده بود. این بهت و تعجب از کوتاهی خودشان هم هست چون کافی است یک سفر کوتاه بیایند و ببینند که این خبرها هم نیست...

● کدام خبرها نیست؟

○ این‌که در ایران زن‌ها قادر به فیلم ساختن نیستند یا این‌که از نظر دانش و حضور اجتماعی در سطح قابل‌قبولی نیستند و یا این‌که شرایط فیلمسازی در ایران بسیار سهل و آسان است. او معتقد بود که اگر در کشور ما سانوسور و نظارت مستقیم هست، در آلمان دائم باید به این سؤال جواب بدهی که فیلمت در رقابت با سینمای هالیوود چه صحنه‌هایی دارد که بتواند آن نوع سینما را شکست بدهد. یعنی این‌که به‌رحال چیزهایی را به فیلمساز تحمیل می‌کنند و فکرتش را می‌گیرند، منتها به شکل غیرمستقیم.

صحبت با این خانم خیلی برایم مهم بود و به نظرم رسید که تا پیش از این سفر به درستی نمی‌دانستم شرایط فیلمسازی در اروپا چه قدر نامطلوب است. در ایران همین که فیلم خارجی محدود وارد کشورمان شد، فیلمسازی رشد پیدا کرد؛ خصوصاً در دوره وزارت آقای دکتر خاتمی و گماردن مسئولان دلسوز که ورود فیلم خارجی را منع کردند و موجب شدند سینمای ایران رشد کند. هرچند که متأسفانه اخیراً در را به روی انواع فیلم ملودرام هندی و امریکایی گشوده‌اند. قبلاً من به ارزش این حرکت به اندازه فعلی واقف نبودم. به‌رحال من شخصاً با ورود فیلم خارجی موافقم ولی با نوع باارزش آنها.

● در آنجا هیچ احساس نکریدید که فیلمسازان زن مشکلات خاصی یا بیشتری دارند؟

○ نه اصلاً. البته من در آنجا فرصت مطالعه دقیق را پیدا نکردم اما به‌طور کلی وضع زنان آنجا اساساً با ما متفاوت است. مثلاً به خانمی برخوردی که رشته‌اش گریم بود و می‌گفت که من به شوهرم گفتم که هرگز بچه نخواهم زاید و او هم پذیرفته است. می‌پرسیدم چرا، می‌گفت که دائماً در سفرم و مایلم زندگی‌ام مال خودم باشد. قانون و جامعه هم چنین انتخابی را می‌پذیرفتند... طبعاً مشکلات ما را

ندارند.

● مشکلات ما چیست؟

○ مشکلات فرهنگی. اجازه بدهید برای روشن شدن موضوع از تجربیات خودم بگویم: فیلم اولم را در ۲۷ سالگی و فیلم دوم را در ۲۸ سالگی ساختم. می‌دیدم که برای اغلب همکارانم، که با من فاصله سنی داشتند، گران بود که یک زن کم‌سن‌وسال‌تر از خودشان در موقعیت یک مدیر بایستد و بگوید صحنه را این‌طور بچینید. در نهایت وادارم می‌کردند که واکنش خیلی خشکی نشان بدهم در حالی که من اصلاً آدم خشکی نیستم. بعد کم‌کم می‌گفتند فلانی عقده‌ای و عصبی است... ولی مهم نبود چون کار پیش می‌رفت.

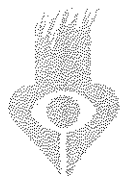
● شما چهار فیلم کاملاً متفاوت ساخته‌اید: فیلم اول، بچه‌های طلاق (۱۳۶۸)، یک سلودرام اجتماعی رایج زمان خودش بود که هر فیلمساز دیگری هم می‌توانست ساخته باشد. دوتای بعد شخصی‌تر بودند: افسانه آه (۱۳۶۹) و جبهی پنهان از شخصیت شما را نشان می‌داد و دیگه چه خبر (۱۳۷۰) جنبه‌ای آشکارتر از شخصیتان را. کاکادو (۱۳۷۳) هم که یک فیلم محیط زیستی است... در مجموع نمی‌توان یک فیلمساز مشخص را پشت این مجموعه تشخیص داد...

○ من فکر می‌کنم اینها همه شبیه به هم هستند، فقط داستان‌های متفاوتی دارند. همه اینها از یک ذهن می‌آیند و هیچ‌کدام همدیگر را نفی نمی‌کنند، ضمن این‌که در تمام فیلم‌های من یک راوی ناظر بر لحظات دارم.

● برای کسی که فیلم‌های شما را دیده و نوشته‌های شما را خوانده، واقعاً پیداست که اینها را یک نفر ساخته؟ البته ممکن است شما اصلاً علاقه‌ای به تئوری مؤلف نداشته باشید...

○ فکر می‌کنم درک شما از تئوری مؤلف زیاد هم درست نباشد. به‌رحال اصلاً نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. حالا اگر می‌خواهید بدانید چه شده که من این فیلم‌ها را ساخته‌ام، می‌گویم که من آدم حساسی هستم که در نهایت با عقلم زندگی می‌کنم. وقتی مسئله‌ای ذهنم را مشغول می‌کند، یا باید حلش کنم یا با آن درگیر شوم. به‌طور مثال، بچه‌های طلاق از یک ماجرای واقعی شروع شد. روزی که برای تدریس به خانه دانش‌آموزی رفتم. دیدم

دختریچه را به‌شدت کتک زده‌اند و من خیلی فکر کردم که این جریان را بپذیرم و پیام را گذاشتم توی دایره زندگی خصوصی این دختر که البته شما این صحنه‌ها را در فیلم نمی‌بینید چون از نظر ضوابط نمایشی یک دختر مجرد اجازه ندارد با یک مرد غریبه (پدر دختر) راجع به مسائل خصوصی حرف بزند و از فیلم حذف شد. هم‌زمان سه فیلمنامه دیگر هم نوشتم که هرکدام می‌توانست موضوع فیلم اول من باشد. وقتی خواستم فیلم اولم را بسازم، گفتند زود بساز، آرزان بساز و لوکیشن زیاد هم نخواه. در بین فیلمنامه‌ها بچه‌های طلاق را انتخاب کردم و با بودجه سه میلیونی، یک دوربین آری‌فلکس کهنه



و ریل زنگزده شروع به کار کردم. وزارت ارشاد و مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی حتی یک ریال هم به من کمک نکردند. گفتند: «برو و با مسئولیت خودت بساز. اگر فیلم شد، ما هم قبول می‌کنیم. اگر نشد، به ما مربوط نیست.» فکر می‌کنم باز هوش به خرج دادم که فیلم جمع‌وجور پیام‌داری ساختم که خودم را هم راضی کرد.

● بعد...

○ بعد افسانه‌آه را ساختم که فیلم محبوبم است و ممکن است در شرایط بهتر دوباره آن را بسازم. از نظر علائق شخصی واقعاً ارضا کننده است اما بازه اقتصادی نداشت. این فیلم حتی به بخش مسابقه نهمین جشنواره فجر راه داده نشد اما همان سال یک فیلم کم‌دی معمولی جایزه بهترین فیلم را گرفت. بعدها، که یکی از افراد هیئت انتخاب آن سال را دیدم، گفتم: «مرا ببخشید. من بعدها فیلم افسانه‌آه را دیدم و متأسفم که فیلم را در بخش مسابقه نگذاشتیم چون خسته و خواب‌آلود فیلم را دیدیم.» عین عبارت. بله، این اتفاق افتاد.

● طرح نوی این فیلم از کجا آمد؟

○ فیلسوفی که همیشه دوست دارم و تمام مطالبش را آرشیو کرده‌ام، یونگ است. تئوری معروف یونگ را هم که می‌دانید. زن درون مرد و مرد درون زن (آنیما و آنیموس) است. به نظر یونگ این موجودات درونی انسان را در جهت خیر و شر هدایت می‌کنند. کلاس دوم ابتدایی که بودم، دایی بزرگم کتاب افسانه‌آه صمد بهرنگی را به من داد. بعدها فکر کردم این آه همان موجود درونی یونگ است. سال‌ها بعد، وقتی برای پروژه‌های معماری دانشگاه به ترکمن‌صحرا رفتم، دیدم سر آنجا مردم به خضرالیاس (خذرالایاس) اعتقاد دارند که اگر در ناامیدی صلابت کنی، می‌آید... مسیحی‌ها هم که مسیح را دارند. براساس همه اینها، که در واقع یکی هستند، افسانه‌آه را نوشتم. آهی که از دل ما بیرون می‌آید زمانی که درد داریم. بعد دردهای بشری را طبقه‌بندی کردم که نتایج‌اش شد تنهایی، فقر، مرگ عزیزان، عدم موفقیت‌های اجتماعی و پیری. پنج تا شخصیت را هم آوردم (که تک‌تک آنها، از خاتون خدمتکار تا زن نویسنده، واقعی بودند) که هرکدام به یکی از این دردها گرفتار شده بودند.

● زن ترکمن هم واقعی بود؟

○ زن ترکمن به نوعی سمبل زنانی است که از نزدیک دیده بودمشان و زندگی‌شان واقعاً دردناک بود؛ زنانی که در قرن بیستم با لباس سفید به خانۀ شوهر می‌آیند و با کفن سفید می‌روند و حق ندارند بدون رضایت شوهر حتی پدر و مادرشان را ببینند. اغلب مردها کار نمی‌کردند و زنان، هم قالی‌بافی می‌کردند، هم آشپزی و هم بچه‌داری و هم هیزم می‌آوردند و... و مردها فقط شبیه به شبیه این قالی‌ها را می‌انداختند روی کولشان و می‌بردند و می‌فروختند، والسلام. بقیه اوقات هم شرط‌بندی و... البته نه صددرصد، که هیچ چیز صددرصد



● کسانی که بخشنامه «سیاست‌ها و روش‌های اجرایی در سینما» را

نوشته‌اند، همه چیز را سیاه و سفید دیده و منزوی‌ترین، منفعل‌ترین و

مخفی‌ترین شکل را به زن داده‌اند.

نمی‌شود؟ خلاصه با این که از بعضی فیلم‌های زمان خودش پیش‌روتر هم بود، نتوانست مرا سهواً نگه دارد. بعد به این فکر افتادم که باید بتوانم در این سینما باقی بمانم و حرفم را بزنم. می‌دانید فرق من که به موضوعات تخیلی علاقه دارم با کسی که با موضوعات اجتماعی قیلم می‌سازد، چیست؟ مسائل اجتماعی را می‌شود راحت بُرش داد و با آن کار کرد اما تخیل را به نظر من فقط اسپیلبرگ باید بسازد چون مواد و ابزارش دم دست اوست. من می‌خواهم دستگاهی را نشان دهم که با آن می‌شود ذهن آدم‌ها را خواند. این افکت می‌خواهد، دستگاه می‌خواهد، موسیقی ویژه می‌خواهد... به نظرم خیلی زحمت کشیدم که با یک ماشین حساب

نیست، اما آن جامعه روستایی که من دیدم از این جهات با هر جای دیگر متفاوت بود. در دیگر جوامع روستایی مثل بوشهر، زن حقوق حداقلی دارد که مثلاً می‌تواند در جمع زنانه خرافی شرکت کند که در آن فقط راجع به جن و جادو حرف زده می‌شود اما در ترکمن‌صحرا وجود هر اسکان مستقلی برای زنان متغی بود.

● خوب...

○ افسانه‌آه، با بدترین اکرانی که گرفت، از نظر مالی ناموفق بود. منتقدان هم نادیده‌اش گرفتند و دنبال اسم‌های گنجه‌تر رفتند. به بخش مسابقه جشنواره هم راه پیدا نکرد و این گلابی من باقی ماند که چرا در جشنواره به فکرهای نو بهیا داده



و یک دیلینگ دیلینگ سینتی سبزر این حس را ایجاد کردم. خلاصه دیگه چه خبر را با همان تخیل شروع کردم، دیدم فلسفه کار نکرد. دیدم اگر قالب را پیدا نکنم، مجبور می‌شوم بروم بنشینم خانه و تمام می‌شوم و اصلاً میل نداشتم که فیلمسازی من تمام شود. دیگه چه خبر داستان مشخص و معمولی نداشت و اگر بخواهید قصه‌اش را تعریف کنید، این‌طور می‌شود: «دختر دانشجویی به دلیل شیطنت از دانشگاه اخراج می‌شود و دوباره برمی‌گردد...» تهیه‌کنندگان گفتند چون این فیلمنامه قصه ندارد و قرار است کمترین نقش اول هم زن باشد، جواب ما منفی است. می‌دانید که تهیه‌کنندگان هم پیش‌های خاص خودشان را دارند...

● بیشتر روی کلیشه‌ها کار می‌کنند...
○ البته در بیشتر مواقع اشتباه نمی‌کنند. تجربیاتشان بارز است.

● مهم ریسک کردن و نوآوری و پیش‌بینی استثنای موفق است. دنبال کردن الگوهای امتحان‌پس داده که کار فوق‌العاده‌ای نیست...

○ به من پیشنهاد کردند که شخصیت اول فیلم (ماهایا پتروسیان) را با یک مرد عوض کنم و برای قانع کردن من حتی دستمزد را هم بیشتر کردند. تشکر کردم و از جلسه بیرون آمدم چون پیشنهاد از اساس توهین‌آمیز بود. خانم پتروسیان هم تا پیش از دیگه چه خبر فقط در پرده آخر بازی کرده بود و همین موضوع باعث تردید تهیه‌کننده بود. حتی مرحوم آقای احمدی رفت و سر

خود با یکی از هنرپیشه‌های مرد مشهور کمترین هم صحبت کرد که موافقت نکردم. حتی رضایت دادند که نقش برادر (دانیال حکیمی) را این آقا بازی کند. گفتم تیپ ایشان کلیشه‌ای است و به دانشمند شبیه نیست، و من برای این نقش کمترین نمی‌خواستم بلکه فقط موقعیت طنز می‌خواستم...

● عاقبت مشکل مالی دیگه چه خبر چه‌طور حل شد؟

○ با یک نفر شریک شدم و وام هم گرفتیم و شروع کردیم. بعد از ۲۰ دقیقه فیلمبرداری، آقای احمدی که راش‌ها را دید حاضر به مشارکت در سرمایه‌گذاری شد. متأسفانه عواقب ساختن این فیلم را همه به یاد داریم: چند روزنامه شروع کردند به برچسب زدن. مرا غریب زده خواندند و مثلاً نوشتند چرا این دخترهای جلف را به شکل الگو بر پرده‌های سینما نشان می‌دهید؟ بارها هم گفته‌ام که قصد من الگو دادن نیست، من اصلاً در موقعیتی نیستم که به کسی الگو بدهم. من در این فیلم فقط قصد نشان دادن یک تیپ اجتماعی است که در جامعه نادیده گرفته می‌شود. دوست داری ببین، دوست نداری هم که هیچی!... حرف‌هایی زدن زشت و زننده و ناچور. در فیلم بعد، کاکادو، فکر

کردم موضوع محیط‌زیست را، هم به دلیل علاقه‌ام و هم به دلیل اهمیتش، برای بچه‌ها مطرح کنم. می‌خواستم به بچه‌ها تلنگری بزنم و بگویم که شهر ما از دو طرف آلوده است، هم آسمانش کثیف

است و هم به روی فاضلاب بنا شده؛ که آن هم، به‌رغم استقبال و واکنش عالی بچه‌ها، قربانی سلیقه فردی، تعویض مدیریت‌ها و اکران بد شد.

● چرا پروانه نمایش فیلم لغو شد؟

○ داستانش جالب است. ما هنرمندان، گاهی و از جهاتی، خیلی ساده و احساساتی هستیم. در شهریور ۷۴ به‌مناسبت هفته دولت ضیافتی در باشگاه ریاست جمهوری برپا شد که آقای مهندس غرضی هم به‌عنوان نماینده دولت در آن شرکت کرد و از هنرمندان حاضر خواست مسائل و مشکلاتشان را مطرح کنند. وقتی نوبت من شد بلند شدم و مسائل عمده و ریشه‌ای فرهنگی موجود را، که اصلاً گلیه فردی هم نبود و مشکلاتی عمومی

بود، مطرح کردم. پس از یک ربع حرف زدن، حاضران که حدوداً هزار نفر بودند، یکی - دو دقیقه برایم کف زدند و به این ترتیب همدلی‌شان را اعلام کردند اما از فردای آن روز نه فقط دوستان فیلمساز هیچ‌چیز را به‌خاطر نیاوردند و اصلاً موضوع را ادامه ندادند بلکه فیلم را هم از پرده پایین کشیدند، پروانه نمایش فیلم را لغو کردند، فیلمنامه‌هایم را رد کردند و تهدیدم کردند و... حرف‌هایم نه توهین به کسی بود و نه لحن بدی داشت، فقط نقد سیاست‌های آن روز وزارت ارشاد و در واقع نقد ارتباطات بود. شاید آقای غرضی هرگز ندانستند که جلب اعتماد ما برای حرف زدن چه نتیجه‌ای به من زد. خلاصه هیچ‌کس مسئولیت به گردن نگرفت. بعد از این جریانات به‌شدت مریض شدم و مشکل تیروئید پیدا کردم و دوقلو باردار بودم که متأسفانه یکی از آنها را هم از دست دادم. در آن شرایط جسمانی، آن‌قدر مرا از پله‌های بلند ارشاد بالا و پایین بردند که دچار زایمان زودرس شدم و دخترم که زنده ماند، زمان تولد یک کیلو بود. من اصلاً به عشق این بچه خوب شدم و عزم را جزم کردم که بچهم بماند اما عذاب وجدان هم پیدا کرده بودم. مدام فکر می‌کردم که اگر فیلمساز نبودم، بچه‌هایم هر دو صحیح و سالم بودند...

● به صراحت گفتند که دلیل مخالفت‌هایشان حرف‌های شما در آن جلسه بود؟

○ به صراحت نه. ولی چند ماه بعد مدیرکل با اجازه خودش فیلم مرا موتناژ دوباره کرد! کاری که در هیچ دوره از فعالیت وزارت ارشاد اتفاق نیفتاده بود. نمی‌دانید وقتی فیلمم را تکه‌پاره دیدم، چه احساس بدی داشتم... به‌رحال، با تعویض ایشان، هنوز هم کسی مسئولیت اعمال ایشان را برعهده نگرفته و شکایات من به جای نرسیده است.

● دیگران هم که اعتراض کردند...

○ هیچ‌کس چنین کاری نکرد.

● آقای بهروز افخمی.

○ آقای افخمی اصلاً در آن جلسه نبودند. اعتراض آقای افخمی مربوط به شش ماه بعد بود. من از این‌که نمی‌توانم حق را زیر پا بگذارم و حرفم را می‌زنم، از صمیم قلب خوشحالم و امیدوارم این خصیصه را همیشه داشته باشم. کلاً تحمل شنیدن

حرف ناحق را ندارم. اصلاً وقتی احساس حقیقی‌ام را بیان نمی‌کنم، مریض می‌شوم. خوب من هم یک تیپ اجتماعی هستم. مرا که نمی‌توانند با شما یا دیگران جمع بزنند و یا مقایسه کنند...

● پس دیگر درس عبرت گرفتید که در تله نیفتید؟

○ متأسفانه یک تجربه ناخوشایند دیگر هم دارم. در سمینار زن در سیما با دو نفر از خانم‌ها و نماینده آموزش و پرورش در جلسات هماهنگی، که حداقل ده جلسه بود، حرف‌ها و جمع‌بندی‌هایی داشتیم که بعد دیدیم هیچ‌کس حاضر به اعلامش نیست و باز هم من بودم که پیش افتادم و بی‌تعارف انتقادات را مطرح کردم.

● نگفتید که دلایل لغو پروانه نمایش کاکادو چه بود.

○ موضوع اصلی از نظر مسئول وقت حجاب دخترک بود اما مسئولان بالاتر فیلم را دیدند و گفتند که بلا مانع است چون ثابت شد که بازیگر قانوناً و شرعاً مشکلی ندارد و هشت ساله است و هنوز به سن تکلیف نرسیده. بعد بهانه گرفت که روابط دختر و پسر سرایدار نامشروع است! شنیدن این نتیجه‌گیری واقعاً برایم دردناک بود. ایشان از یک ارتباط ساده، و مثلاً از ملاقاتی که دخترک از پنجره بیرون می‌اندازد، رؤیاسپردازی کرده بود...

اشکال‌تراشی بعدی این بود که چرا در فیلم گفته می‌شود چهره زمین زشت است درحالی‌که ایشان می‌گفتند: براساس نص صریح قرآن چهره زمین زیباست. دختر فیلم من چهار تا دوست داشت؛ اولی پسر سرایدار بود که از نظر طبقاتی با او فاصله داشت، دومی یک عروسک بی‌جان بود، سومی یک دختر مسیحی بود و دیگری پیرمرد همسایه و من قصد داشتم بگویم برای بچه نه نژاد مهم است، نه جان‌دار و بی‌جان بودن، نه سن و سال و نه طبقه اجتماعی. مسئول وقت ما تعبیری در مورد این چهار شخصیت فیلم داشت که با نظریات من کاملاً مغایرت داشت. در جایی دخترک می‌گفت: «من چهار تا دوست دارم. یکی‌اش این خانم خوشگل است (عروسک) که اسمش شوکا است. یکی دیگر یک پسر بداخلاق است که اسمش حسن است. یکی‌اش یک دختر ارمنی است که اسمش نورا است و کلاس دینی‌اش از من جداست. یکی‌اش آقای ایرانی بود.» آقای ایرانی بچه‌دار شده بود و دیگر گلناز را تحویل نمی‌گرفت. از من پرسیده شد: «آقای ایرانی بگذازم آقای محمودی، چه فرقی می‌کرد؟ یا «نورا کلاس دینی‌اش جداست؟!»، «حسن بداخلاق است؟ امام حسن خوش‌اخلاق‌ترین امام ما بوده. شما چه پیامی می‌خواهید بدهید؟» در حالی‌که حسن اسمی است که خیلی روی پسرها می‌گذارند. وقتی کسی چنین چیزی می‌گوید، من چه جوابی می‌توانم بدهم؟ هر چه فکر می‌کردم که با چه منطقی می‌توانم استدلال کنم، پاسخی نمی‌یافتم.

● نتیجه این نگاه، راه‌حل ارائه شده در دفترچه





سیاست‌ها و روش‌های اجرایی در سینما، است که به شکل بخشنامه به فیلمسازان می‌گوید چه بکنید و چه نکنید.

○ به‌نظر من کسانی که این بخشنامه را نوشته‌اند، همه‌چیز را سیاه و سفید دیده‌اند. در باور آنها نمی‌گنجد که زن می‌تواند حرف بزند، باشعور باشد، آدم باشد، مدیر باشد و تحصیل‌کرده باشد. منزوی‌ترین، منفعل‌ترین و مخفی‌ترین شکل را به زن داده‌اند و این یعنی هیچ... زن ندوده، کلوزآپ نداشته باشد، موقع نشستن و برخاستن خم نشود، گرم نشود (و نمی‌دانم چرا گرم را الزاماً به زیبایی تعبیر می‌کنند)، نقش‌های زنان را هم تعیین کرده‌اند: در نقش همسری وفادار، پرستاری پلسوز و مادری مهربان...

● خوب این همان توقع آموزش و الگو دادن است دیگر...

○ دقیقاً؛ و من آدمی هستم که با الگوی واحد دادن به افراد مخالفم. نمی‌دانم که اصلاً چرا اجازه انتشار چنین بخشنامه‌ای داده شده است. چون بهترین حربه برای آنانی است که از اساس با نظام مخالفند. کما این‌که رادیوهای بیگانه و مطبوعات دنیا چنین استفاده‌ای کردند. دست آخر هم در عرصه اجرایی چنین ضوابطی اجرا نشد.

● چرا، یک مقدار عمل کرد.
○ ولی نشد. کلوزآپ زن‌ها سرچایش بود. نشست و برخاست هم که دیدیم. در لانگ‌شات هم که دویند. سرزمین خودشید پر از دویدن زن‌هاست. پرستار مهربان و معلم خوب هم که ندیدیم. خانمی کارآگاه بود و خانم‌های دیگر دانشجوی فریب‌خورده... من چهار فیلم ساختم و در تمام آنها حجاب را به‌عنوان قانون نمایشی به‌صورت خوبی رعایت کردم. چه می‌گفتند و چه نمی‌گفتند، پوشش را رعایت می‌کردم. دختر فیلم کاکادو را هم بی‌حجاب گذاشتم تا بگویم معتقدم دختر بچه‌ها هم مثل پسر بچه‌ها باید بدون، بازی کنند و بخندند تا زمانی‌که عقلشان برسد و خودشان تشخیص دهند. به‌رحال فکر می‌کنم بعد از ۱۷ سال فعالیت سینمایی قوانین را می‌دانم.

● در این بخشنامه بوسیدن دو زن هم ممنوع اعلام شده...

○ بله، و مگر می‌شود مادر و دختری در لحظات حساس یکدیگر را نبوسند؟ به‌منظرم هیچ صحنه‌ای زیباتر از این نیست که پدری پیشانی دخترش را ببوسد. اصلاً بوسیدن یکی از زیباترین راه‌های بیان احساس است. اما سیاست‌گذاران فقط به جنبه اروتیک موضوع فکر کرده‌اند.

● و هیچ‌کس هم نگفت که پس چرا مردها می‌توانند همدیگر را ببوسند...

○ چیزی که سنت شده، این است که مردها صبح به صبح که به هم می‌رسند، سه بار همدیگر را می‌بوسند. ۵۰ بار ببوسند، از نظر من که اشکالی ندارد ولی چرا آن مسئله قابل نقد است و این یکی نیست؟

● در سینما زن در سیما، چرا صحبت‌های شما و دیگران، به‌رغم حضور خبرنگاران و شنوندگان، کوتاه و تکراری چاپ شده؟

○ بله، همه بودند و نمی‌دانم چرا چنین شد. سخنرانان هم وقتی پشت تریبون رفتند، محافظه‌کار شدند.

● فکر می‌کنید چرا محافظه‌کار شدند؟ اصلاً، با توجه به شرایط، به محافظه‌کاران حق نمی‌دهید؟ یا برعکس، فکر می‌کنید با سکوت جمعی محافظه‌کارانه شرایط سخت‌تر می‌شود؟

○ فکر می‌کنم بخشی از این مسئله از خودشان است چرا که ما بر طبق قوانین می‌توانیم در جهت رشد جامعه حرکت کنیم و ایده‌های جدیدی بدهیم. به‌طور کلی حرکت محافظه‌کارانه را نمی‌کنم.

● خوب، لایه آدم‌ها می‌خواهند زندگی کنند!
○ نه، به‌منظرم این اسمش زندگی نیست. قیمت زندگی کردن را خود ما تعیین می‌کنیم. محافظه‌کاری قیمت را بالا می‌برد.

● راستی خانم میلانی، چرا با الگو دادن مخالفید؟

○ متأسفانه چیزی که رایج شده، این است که مدام الگوی واحد می‌دهند و فقط برای زن هم الگو می‌دهند. انگار زن موجود خطرناکی است که دائم باید گفت که چه کار باید بکند یا نکند تا جامعه سالم بماند. بیاید نزدیک‌ترین و موفق‌ترین زن از نظر تاریخی و جغرافیایی با خودمان را پیدا کنیم. به‌نظر من چنین کسی خانم گاندی است که فاصله‌ای ۵۰ ساله با ما دارد. اگر قرار شود چنین کسی را الگوی اجتماعی قرار دهیم، می‌بینیم که پدرش جوهر لعل نهری است. خودش تحصیل‌کرده اساسی است، طعم فقر را نچشیده و مشکلات سیاسی از بچگی در عمق وجودش بوده تا در نهایت شده است خانم گاندی... خوب حالا چه‌طور می‌توان سر کلاس‌های دخترانه نشست و گفت: «بچه‌ها شما باید مثل خانم گاندی بشوید»؟ چنین کسی زندگی‌اش از اساس با ما متفاوت است. حالا اگر برای دادن الگوی کلی اصرار داریم، می‌توانیم فکر کنیم که اساس ادیان دروغ‌نگفتن، نجیب بودن، شرافت داشتن و... است، یا این‌که دست‌از خط‌کشی‌های سیاه و سفید و تقسیم زن‌ها به زن محجبه و زن مینی‌ژوپ‌پوش به‌اصطلاح غرب‌زده برداریم و طیف‌های وسیعی را هم که بین این دو وجود دارد ببینیم و بشناسیم. اگر قرار باشد به همه این هزاران نوع تیپ که بین این دو قطب وجود دارد الگو داده شود، آن الگو چه باید باشد؟ من صراحتاً می‌گویم که نسبت به آینده‌دختران و پسران جامعه بینام‌و در مورد دخترها بینام‌و‌ترم چرا که یک دوگانگی وجودی می‌بینم که نهایت ندارد. مطمئنم که ما به گفته مسئولان در امر تربیت نوجوانان شکست خورده‌ایم و خیلی دلم می‌خواهد راجع به این موضوع فیلم بسازم ولی می‌دانم که امکانش نیست.

● خودتان در بچه‌های طلاق ندادید؟ همان پیام

همیشگی در مذمت طلاق؟

○ الان راجع به این فیلم حرف زدن برایم آسان نیست چون از آن دور شده‌ام اما ته ته قلبم عاشق خوبی و خوشی و خوشحالی و امیدوار به روزهای خوب هستم.

● اتفاقاً بچه‌های طلاق که خیلی غمگین بود.

○ بله اما پایان غم‌انگیز نداشت. این اعتقاد است؛ طلاق را فقط در بدترین شرایط می‌پذیرم.

● بدترین شرایط چه شرایطی است؟

○ این‌که دو تا آدم واقعاً نتوانند با هم کنار بیایند. به‌منظرم تا وقتی شانس تغییر وجود دارد، می‌توان طلاق را به تعویق انداخت.

● در فیلم‌های شما همیشه دختر یا زنی هست که فرشته نام دارد. این فرشته خودتان نیستید؟

○ نه. چرا فکر می‌کنید باید خودم باشم؟

● فرشته بچه‌های طلاق تدریس خصوصی می‌کند، همان‌طور که شما می‌کردید. فرشته افسانه آه دانشجوی معماری، یعنی هم‌رشته شماست. سرزندگی و نشاط فرشته دیگه چه خبر هم در شما هست...

○ باید بگویم که فرشته‌ها از تجربه‌هایم می‌آیند نه از خودم. خانواده من اصلاً شیبه آنچه در فیلم می‌بینید، نیست.

● با دنبال کردن فیلم‌هایتان، بین بچه‌های طلاق تا افسانه آه، پیشرفت زیادی می‌بینیم. این سرعت پیشرفت در بقیه فیلم‌ها دیده نشد. چه اتفاقی بین ساختن این دو فیلم افتاد؟

○ واقعاً هیچ چیز. من افسانه آه را درست یک‌سال بعد از بچه‌های طلاق ساختم، و اتفاقاً فیلمنامه افسانه آه همزمان با بچه‌های طلاق و دو فیلمنامه دیگر نوشته شد.

● قبل از کارگردانی، سوابقی هم در دست‌یاری داشتید...

○ بله در دل نمک و پیک جنگل و خط تومز و نیمه اول ای (یوانا دستیار بودم و طراحی صحنه هم به‌عهده من بود. در فیلم تلویزیونی دینی کاغذی (افشین شرکت) هم دستیار کارگردان بودم که پس از پایان فیلمبرداری از آن تعبیر آتشی طبقاتی کردند و این فیلم زیا اصلاً به مرحله تدوین نرسید.

● شما که رشته معماری خواندید، چه‌طور فیلمساز شدید؟

○ اول می‌خواستم سینما بخوانم اما پدر و مادرم به شدت مخالف بودند. دیلم ریاضی داشتم و رفتم رشته برق اما نیمه‌کاره رها کردم چون با روحیه‌ام سازگار نبود. نیمه دوم همان سال کنکور معماری دادم و قبول شدم. فکر کردم که معماری «مهندسی» است و پدر و مادرم را راضی می‌کند و هم به نقاشی (رشته‌ای که دوست داشتم اما قبول نشدم) نزدیک است. معماری به سینما هم نزدیک است.

● از کدام جهات؟

○ پرسکتیو، کادر، سایه روشن، کمپوزسیون و عناصر دیگر معماری، که در سینما هم درست به همان شکل است... در بافت، جنس و انتخاب



مصالح و رنگ شباهت زیاد است اما متأسفانه در سینمای ایران امکان استفاده وسیع از این شباهت را نداریم.

چرا؟

○ چون علاوه بر کارگردان، فیلمبردار و طراح صحنه و... باید حس و دریافت را بگیرند تا بشود عناصر بصری را با انسجام در کنار هم نشانند.

● در کجای فیلم‌هایتان علایق و دانش معماری‌تان پیداست؟

○ حداقل در انتخاب لوکیشن‌ها.

● این‌که دیگر وجهی دم‌دستی است.

○ می‌گویم حداقل.

● حداقلش چیست؟

○ از رنگ لباس‌ها تا نکاتی دیگر، که اگر خودم بگویم، دیگر بی‌مزه می‌شود.

● لطفاً بگویید.

○ مثلاً قبرستان‌های ترکمن‌صحرا واقعاً آن شکلی که در آفسایت می‌بینید، نیست... همه آن چوب‌های بلند را خودمان انتخاب کردیم و پارچه‌هایی هم که سرش است، خودم یکی‌یکی گره زدم. اصلاً آن روستای کوچولو را با هیچ ساختم... برایم مهم بود که آن ذهنیت از ترکمن باقی بماند.

● ولو این‌که واقعی نباشد؟

○ نه واقعی است، منتها در حال نابودی. ده سال دیگر هیچ ترکمنی در آن فضاها زندگی نمی‌کند. حالا محل زندگی بسیاری از آنها از بلوک‌های زشت سیمانی ساخته شده که آنها را رنگ هم نمی‌کنند. تصور این‌که یک ترکمن از آن خانه‌ها بیرون بیاید، حالم را بد می‌کند... فقط در صورتی از این صحنه استفاده می‌کنم که بخواهم یک فیلم انتقادی در این زمینه بسازم.

● آدمی دیگر چه خبر (مبارک) را چه‌طور ساختید؟

○ با همکاری آقای شاه‌ابراهیمی و با مثلاً دکورها و سفینه‌های فیلم کاکادو. یادم هست در مجلس ترحیم آقای خاکدان که فیلم کاکادو بخش شد، آقای خسرو خورشیدی، طراح صحنه پرتجربه سینما و تئاتر، بعد از دیدن کاکادو به من گفت: «دست درد نکند، فوق‌العاده بود. اگر برای ساخت این دکورها پیش من می‌آمدی، می‌گفتم خانم چنین چیزی عملی نیست...» اما با اصرار من دیدیم که شد و خوب هم شد.

● طراح سفینه که بود؟

○ کار خودم بود و مرحوم آقای خاکدان اجرا کرد. راستی در کاکادو هم انگار می‌خواستید در مورد زبان و چیزهای دیگر الگو بدهید...

○ نه آنجا می‌گفتم مشکل محیط‌زیست فقط آلودگی هوا نیست؛ آلودگی صدا هم هست، زبان هم آلوده است و مثلاً اگر کسی برهنه به خیابان برود، این هم آلودگی محیط است... در ایران تا می‌گویم آلودگی محیط‌زیست، همه فکر می‌کنند یعنی دود.

● در دیگر چه خبر که برخورد سنت و تجدد را

● آن‌قدر مرا از پله‌های بلند ارشاد بالا و پایین بردند که دچار زایمان زودرس دوقلوهایم شدم.

● من طلاق را فقط در بدترین شرایط می‌پذیرم.

نادر خانواده است و با این جمله انگار قرار است دافعه‌اش تلطیف شود.

○ با تلطیف موافق نیستم، قرار است به او حق داده شود و درک شود.

● اما حق داده نمی‌شود. به آزار و اذیت‌هایش ادامه می‌دهد و ما همچنان از سقلمه‌ها و متلک‌هایش عصبانی می‌شویم، یعنی می‌زانسن طوری نیست که تماشاگر بپذیرد او هم حق دارد. ○ با این نگاه شاید منتظر تحول این آدم هستید اما من اصلاً دنبال تحول در این شخصیت نبودم.

● شما هم از پروین سلیمانی همان استفاده کلیشه‌ای و همیشگی را کردید.

○ عمدی بود. برای منظورم پروین سلیمانی بهترین جواب را می‌داد. او همان ظاهره خانم چنگال

نشان می‌دهید. چرا یک زن را به‌عنوان سبیل سنت انتخاب کرده‌اید؟

○ سبیل سنت را زن نگرفتم... سبیل سنت را موجودی غیر از اعضای اصلی آن خانه گرفتم که اگر مرد بود، می‌شد نامحرم و امکان ورودش به خانه منتفی می‌شد.

● اما خیلی پر دافعه است.

○ باید هم باشد... می‌شد اسمش را گذاشت اکبر آقا و باز هم همین کارها را از او می‌دیدیم... آدم‌هایی که مثلاً ماشین لباس‌شویی را پذیرفته‌اند اما رخت را از آن درمی‌آورند تا خودشان آب بکشند.

● این‌که خرافه است، نه سنت.

○ منظورم هم خرافه است و هم سنت‌های دست‌وپاگیر.

● در جایی توضیح داده می‌شود که او سرجه‌ازی

فرم اشتراک

در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود.



نام و نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

کدپستی:

تلفن:

(حتماً تلفن خود یا یکی از نزدیکانتان را بنویسید تا در صورت نیاز بتوان سریعاً با شما تماس گرفت.)



حق اشتراک برای ۱۲ شماره

ایران ۳۰۰۰۰۰ ریال

امریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

اروپا معادل ۵۰ مارک

خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

شرایط اشتراک داخل کشور

لطفاً:

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰، به نام مجله زنان، بانک ملی ایران، شعبه سیمه (قابل پرداخت در شعبه‌های سراسر کشور) واریز کنید.

۳- اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، ضلوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان بپست کنید تا ترتیب اشتراک شما داده شود.

شرایط اشتراک خارج کشور

خوانندگان گرامی مقیم خارج کشور نیز می‌توانند حق اشتراک خود را به یکی از در نشانی زیر واریز کنند و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی ما بفرستند.

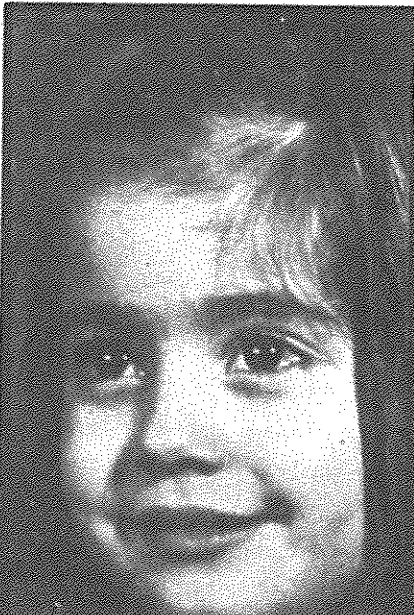
● در امریکا:

Bank of America
Roshangaran Publishing
#01170 - 04178
Palloalto Main offi 0117
530 Lytton Ave.
Palloalto, Ca. 94301
For Zanan Magazine

● در آلمان:

Konto - Nr. 5001419159
BLZ: 20220300
Verbraucher Bank
Berlin / Germany

● از خوانندگان گرامی مقیم خارج از کشور - به استثنای امریکا و آلمان - تقاضا می‌شود که در صورت امکان حق اشتراک خود را از طریق اقوام و آشنایانشان در ایران به ما پرداخت نمایند. زیرا مبلغ گزافی از وجه اشتراک بابت هزینه‌های بانکی صرف می‌شود.



با مؤسسه خیریه حمایت از کودکان سرطانی (محک) آشنا شوید:

هدف ما: کمک به والدین در هر چه صحیح‌تر زندگی کردن با این کودکان و آشناسازی جامعه با شکلی به نام سرطان.

شیوه کار: هم‌آهنگ کردن ارتباط بیمار - خانواده - پزشک و مؤسسات درمانی مربوطه و کمک مالی به بیماران بی بضاعت.

کمک شما: به هر شیوه ممکن و... حداقل، خریداری تقویم مؤسسه آدرس: تهران، شمیران، چیدرز، میدان نداء، ساختمان پزشکان ۳۶، طبقه پایین

تلفن: ۲۲۰۱۳۱۲، ۲۲۱۳۹۴۴

به‌دست است که حالا چنگال ندارد، کنش دارد. مردم ما عادت کرده‌اند که این شخصیت مدام در فیلم‌ها فضولی کند و با چنگال در خانه مردم را باز کند تا ببخندند. من سعی کردم نشان بدهم که اعمال این شخصیت‌ها اصلاً خنده‌دار نیست بلکه قابل بررسی است.

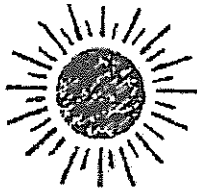
● چرا بعد از کاکادو فیلمی نساختمید؟
○ در طول این سه‌سال و نیم سه فیلمنامه به وزارت ارشاد ارائه دادم که رد شد. تقاضای پروانه ساخت دادم، رد شد. بنابراین دلیل فیلم نساختن من و دیگران خارج از ما بود. البته بیکار هم نبودم. یک مدت، به دلایلی که گفتم، به شدت بیمار بودم و بقیه اوقات هم وقتم را در دفتر مهندسان مشاوره که با همسرم و همکاران دیگر داریم صرف طراحی موزه سینما، فرهنگسرای امیرکبیر (قیطریه)، فرهنگسرای اکیاتان و... کردم. یعنی به‌هرحال با سینما و هنر و فرهنگ قطع رابطه نکردم. همچنین دو فیلم مستند از دو مورد کارخانجات برای معرفی در خاورمیانه ساختم. دیگر این‌که این سال‌ها فرصتی بود تا کتاب بخوانم؛ علاقه‌ای که از کلاس دوم ابتدایی با من است و کمتر کسی مرا بدون کتاب می‌بیند، در تاکسی، اتوبوس و... ادبیات کلاسیک جهان را دوره کردم. اسطوره‌های جهان را، ادبیات معاصر خودمان و دانش تئوری مدرن معماری... هر چند که در این سال‌ها نتوانستم فیلم بسازم ولی عمرم را هم به هدر ندهادم... امیدوارم بتوانم فیلمنامه دو زن را که چهار سال است به‌دنبال تصویب آن هستم جلوی دوربین ببرم.

● خانم میلانی، با این روحیه عدالت‌خواه، هیچ‌وقت با مشکل و تبعیض مواجه نیستید؟
○ اگر منظورشان همسرم است، باید بگویم دمکرات‌ترین آدمی است که می‌شناسم. حتی خودم این‌قدر دمکرات نیستم ولی در مورد مسائل اجتماعی، مسائل مشترک بقیه زنان را دارم.

● ایشان چه‌طور دمکرات هستند؟
○ داشتم گزارش شماره ۳۳ مجله زنان را در مورد ازدواج‌های دانشجویی می‌خواندم که به‌منظرم گزارش جالبی بود... به‌خصوص در مورد هم‌رشته بودن که می‌تواند ملال‌آور باشد یا برعکس... من هم فکر می‌کنم آدم‌های هم‌رشته برای هم چیزهای جالبی دارند ولی شوهر من، علاوه بر هم‌رشته بودن، آدم خردمندی است که با دانایی و قدرت تحلیل مسائل را در موقع لزوم جدا از هم یا با هم می‌بیند. او در تمام زمینه‌ها با حق و عدالت رفتار می‌کند. از بیدار شدن و نگاه‌داری شبانه بچه تا بقیه زمینه‌های اجتماعی.

● خانم میلانی، چند سال دارید؟
○ ۳۶ سال، و از زمانی که ۳۰ را گذراندم، خیلی خوشحالم چون تا به‌پیدای دارم، همه می‌گفتند: تو چه‌قدر کوچکی! خیلی زحمت کشیدم تا ۳۶ سال شدم و حاضر نیستم به عقب برگردم!





گیاهان دارویی حکیم انصاف

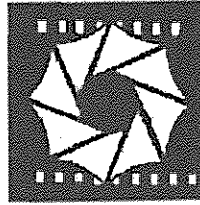
عرضه کننده بهترین گیاهان دارویی برای زیبایی پوست و مو، ریزش مو، و رویش مجدد مو (مثل رفع طاسی سر) بیماری دستگاه ادراری و تناسلی، نازایی، کیست تخمدان، دستگاه عصبی، رفع اعتیاد، لاغری و چاقی تضمینی، درمان سرطان با گیاهان دارویی، زخم دستگاه گوارش و بر طرف کننده رماتیسم و سیاتیک به همراه آموزش اصول طب سنتی ایران، گیاهان دارویی، رایحه درمانی، بخور درمانی، روغنهای گیاهی، شامپو و صابونهای گیاهان و نحوه کشت گیاهان دارویی.

مشاوره و آموزش، حضوری و مکاتباتی

تلفن: ۲۲۳۷۳۰۰

مؤسسه گیاهان دارویی بهبود

تهران - صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۶۴۴۸



کلیه خدمات

فیلمبرداری، عکسبرداری
مجالس و صنعتی و ورزشی
با سیستم کامپیوتری
پاسداران، اقدسیه، بازار صدف
تلفن: ۲۲۹۱۲۲۲ تقی پور
۲۲۹۱۹۳۷

Iranian Painting

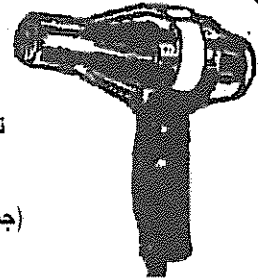


۸۷۷۴۶۵۳

۸۷۹۰۸۷۶

مرکز تعمیر سشوار

تحويل در سراسر تهران و ایران
تهران: خیابان سعدی - خیابان منوچهری
چهار راه کنت، ساختمان درفشان
(جنرال استیل سابق) طبقه همکف پلاک ۱۸-۱
۳۱۱۷۸۰۱-۳۷۸۳۷۶۷



پرورش صورت

لیفتینگ بدون جراحی
اگر از چین و چروک، افتادگی های صورت، منافذ باز، پوست کدر
نگرانید ما با تضمین ۱۰۰٪ بدون دستگاه بر طرف می نماییم.
تلفن: ۷۸۹۳۹۷۴-۷۸۷۲۴۹۲

آموزش، ترجمه و ویراستاری زبانهای



انگلیسی، فرانسه، آلمانی، لاتین، عربی، یونانی، عبری، فارسی، ژاپنی
و چینی

حضوری و مکاتباتی تلفن: ۲۲۳۷۳۰۰

تهران - صندوق پستی ۵۶۳۸ - ۱۹۳۹۵

نگاهی به چهارمین جشنواره بین‌المللی ویدئو و فیلم سوره (۱۲ تا ۱۶ اردیبهشت ۷۶، اصفهان)



جشنواره مغضوب!

الهام خاکسار

نو شتم، مستند هیچ‌کس را نه به عرش اعلی می‌رساند و نه به خاک سیاه می‌نشاند. همین دور بودن از هیاهوها و ملاحظاتی گیشهای، به‌خودی‌خود، گونه‌ای تضمین برای حفظ سلامت و شرافت حرفه‌ای در این نوع سینماست. دلیل عامه‌پسند نبودن سینمای مستند هم در همین نکته است. فیلم مستند معمولاً یک جریان واقعی است که دید هنرمند هم با آن درمی‌آمیزد. در مستندسازی، خود واقعه نمی‌تواند دلیل کافی برای به‌وجود آمدن یک اثر خوب باشد و سازمان‌دهی فکری ضروری است. یعنی این نوع سینما واقع‌نگاری صرف نیست. مستندسازان البته عطر و رنگ و بوی خود را به اثر می‌بخشند اما در کارشان از رنگ و لعاب اغراق شده و تصنعی و عوامل تماشاگرپسند خبری نیست. در جشنواره امسال، فیلم‌های زنان رنگ و بویی قابل شناسایی داشت.

در چهارمین دوره این جشنواره، بجز فیلم‌های مستندسازان صاحب‌نامی چون کیمیایی و اصلانی و سینایی، دو اثر از رخشان بنی‌اعتماد با نام‌های زین پومست شهر و تمرکز (۲) به نمایش درآمد. در زین پومست شهر فیلمساز با صراحت تأکید می‌کند که اعتیاد بیماری فرد و خانواده و جامعه است و مواد مخدر نیز فراوان و در دسترس، اما این فیلم فقط برای هشدار به خانواده‌هاست. نماهای اول فیلم مادری را در کادر می‌گیرد که چهره‌اش پیدا

درحالی‌که غالب اعضای بعضی مراکز بزرگ، بی‌تفاوت، بهانه‌گیر و سنگ‌اندازند و بی‌هیچ اشتیاق و حتی قصدی برای گره‌گشایی، با مخاطبان برخورد می‌کنند، نهادی که در اصل و فرع برخوردارها و مناسباتش با دیگران صمیمی است حکم کیمیا را دارد.

جشنواره سوره هیچ امکانات عریض و طویلی در اختیار ندارد؛ یک‌سال میهمانان خود را با اتوبوس به اصفهان می‌برد و سال دیگر مدعوین را چهار - پنج نفری در هتل‌ی جای می‌دهد که پرده‌های کثیف و نیمه‌آویزان هم می‌تواند داشته باشد. پیش می‌آید که صاحبان رستوران‌های طرف قراردادش هم میهمانان را نپذیرند و آنها را به یکدیگر حواله دهند و در پاسخ به چرایش هم بگویند که «مشتری‌های نقدتر داریم! صورت‌حساب پارسالمان هنوز تسویه نشده».

اما با کمی اغماض - اگر قصدمان از حضور در جشنواره، استراحت مطلق نباشد - می‌توان گفت که هیچ‌یک از اینها چندان مهم نیست. در جشنواره سوره روح فرهنگی حاکم است و این امتیاز اساساً مرسوم ماهیت این جشنواره است. جشنواره سوره بر سینمای مستند متمرکز شده و همه می‌دانیم که این نوع سینما ذات تجاری ندارد. (همچنان‌که در یادداشتی چند خطی در پاسخ به سؤال بولتن جشنواره که «سینمای مستند چه چیزی نیست؟»

نیست و زن مستاصل از اعتیاد فرزند زبان به گلایه می‌گشاید. در ادامه، کارگردان مصاحبه‌ها و برخوردهایی با افراد مختلف درگیر با اعتیاد، از جوانان تا پیرمردها و مشاوران، دارد. بنی‌اعتماد از ابتدا تا انتهای فیلم در تمامی برخوردها حاضر است و فقط یک ناظر خاموش در پشت دوربین نیست. صدایش به شکل تک‌گویی یا مصاحبه‌کننده شنیده می‌شود.

به نظر می‌رسد مشکل زین پومست شهر بجز زمان طولانی یک ساعته‌اش، سعی در بازسازی لحظات و وضعیت‌هایی است که از اساس نه در بازسازی بلکه فقط و فقط در شکار لحظات ناب و واقعی جواب می‌دهد. مثلاً صدای آشنای گلاب آدینه که در دو جای مختلف و در نقش دو مادر متفاوت شنیده می‌شود، به کلی باور و زمینه برقراری ارتباط تماشاگر فیلم مستند را مختل و مخدوش می‌کند. اما زین پومست شهر امتیاز بزرگ تمام آثار بنی‌اعتماد را در طرح و پرداخت جسورانه یک موضوع اجتماعی داراست.

تمرکز ۲، با یکپارچگی و انسجام و قالب متناسب با موضوعش، از آثار دیدنی جشنواره بود. این فیلم با جمله‌ای از گاندی، با این مضمون که کشورهای بزرگ و غنی کشورهای کوچکتر را می‌بلعد و شهرهای بزرگ نیز آبادی‌های کوچکتر را، شروع و در بعضی لحظات، از جمله نمایش بیمارستان سرعین و اردبیل، تکان‌دهنده می‌شود. در تنها درمانگاه‌های موجود در دو شهر سرعین و اردبیل فقط یک پزشک پاکستانی در سرعین و یک پزشک هندی در اردبیل پاسخ‌گوی انبوه بیماران صعب‌العلاج هستند و به این ترتیب هجوم ساکنان آن دیار به شهرهای بزرگ، در نبود امکانات ابتدایی بهداشتی و پزشکی، کاملاً تفهیم و القا می‌شود. تمرکز ۲ با گفتار متنی کارشناسانه و مستدل و تصاویر غنی، تمامی عواملی را که موجب جذب و تورم جمعیت در شهرهای بزرگ، به‌خصوص تهران است، برمی‌شمارد و با جمله تکرارشونده «تمرکز مرکز می‌زاید» به پایان می‌رسد.

از دیگر فیلمسازان زن حاضر در جشنواره سودابه مجاوری با فیلم کمال‌الدین بهزاد، لیلا میرهادی با فیلم لالایی و سودابه باباگپ با فیلم دواز بودند. فیلم مجاوری، همان‌طور که از اسمش پیداست، مستندی درباره ویژگی‌های آثار کمال‌الدین بهزاد، نقاش نامی قرن نه و ده هجری و مبتنی بر تحقیقی طولانی و کامل و دقت نظری همه‌جانبه در ساخت و پرداخت است که متأسفانه در نخستین روز نمایش به دلیل قطع و وصل مکرر پخش و کیفیت بسیار نازل صدا و تصویر، بسیاری از تماشاگران خود را از دست داد. اما در میان کارنامه زنان فیلمساز، لالایی، حتی در صورت حذف اعضای سازنده‌اش، به عنوان محصول هنری یک زن کاملاً قابل شناسایی بود و این ویژگی در وهله نخست ناشی از موضوع ظریف آوای لالایی و زمزمه آرام‌بخش مادران بر بالین کودکان بود.





نگاهی به فیلم «کیسهٔ برنج»

شله زردی که ادویه کم داشت

مادر بزرگترین تفریح روزانه باشد، یک سفر کوچک درون شهری مفری است که به مکاشفهٔ محیط دوروبر می‌انجامد. پس این زوج، به‌رغم تضاد شدید سنی، به هم وابسته‌اند. اما در عین حال حاصل جمع توانایی‌هایشان به قدر یک انسان توانا نیست. هر دو به لحاظ جسمی ضعیف و ناتوانند. چیران خردسال و معصومه خانم فرسوده‌تر از آن است که باری حمل کند. در نتیجه وظیفهٔ حمل کیسهٔ برنج به‌طور کامل به آدم‌های شهر منتقل می‌شود و جالب این‌که کمک‌های مؤثر فقط از جانب مردان می‌رسد. یک مرد کیسه را از فروشگاه تا پیاده‌رو حمل می‌کند. مرد دیگری آن را تا اتوبوس می‌آورد. یک زن کیسه را پاره می‌کند. پسر بچه‌ها برنجی را که در کیسه‌های پلاستیکی ریخته شده تا جلو ایستگاه می‌آورند. یک زن می‌پذیرد که دقیقی مراقب چیران باشد ولی مرتکب قصور می‌شود. یک مرد آنها را به پارک می‌رساند. همان مرد وظیفهٔ رساندن آنها را به خانه منتقل می‌شود. انگار تنها وظیفهٔ خانم‌ها اختلال در حمل کیسهٔ برنج است و حتی اگر بپذیریم که حمل بار یک کمک مردانه است، نتیجه می‌گیریم که در این فیلم مردان شهر، که از گول و زورشان مایه گذاشته‌اند، قهرمان اصلی‌اند و الا درخواست کمک که فضیلتی نیست.

البته می‌توان کیسهٔ برنج را یک فیلم بی‌ریای کودکانه دانست. می‌توان آن را به سینمای بی‌غل و غش منتسب کرد. می‌توان شعارهایی در باب ثبات ارزش‌ها در سیاهی فقر سر داد... چه قدر فداکاری، چه قدر انسان‌دوستی، چه قدر محبت... (کاری نداریم که طبق مشاهدات عینی همه روزه، زندگی خطر زوال این ارزش‌ها بیخ گوشمان به صدا درآمده) اما آخر این شیوهٔ تبلیغ ارزش‌ها که خیلی رو و دم دستی است. کمی تخیل و ابتکار و خلاقیت هم باید چاشنی تجربه‌های مردم‌دستانه‌مان باشد که دست‌پختمان خوش‌طعم و ماندگار شود. کاسهٔ شله‌زرد یا همان کاسهٔ داغ محبت - که به گفتهٔ طالبی، ژانپن‌ها به «هدیه‌ای برای خدا» تعبیرش کرده‌اند - شاید برای تماشاگران خارجی بلیع و حیرت‌انگیز باشد اما برای ما که چندین نوبت در سال آن‌را دریافت می‌کنیم چه‌طور؟! ■

این روزها زنان زیادی فوت‌وفن رانندگی را فرا گرفته‌اند و در سطح خیابان‌ها و بزرگراه‌ها اتومبیلشان را هدایت می‌کنند اما هر از گاه که رادیاتور جوش می‌آورد، دلكو برق نمی‌رساند، پنجره‌ی باد از دلی چرخ می‌برد یا هر عیب ریز و درشت دیگر ایجاد می‌شود، بسیاری از خانم‌ها جا خالی می‌کنند و فی‌الغور سه - چهار نفر برای رفع مشکل داوطلب می‌شوند. مردها به حکم ادب و اخلاق و آموزش‌های خانوادگی خود را مقید می‌دانند تا به یاری خانم‌های درمانده برخیزند چرا که توانایی تعویض چرخ یا عیب‌یابی موتور را در خانم‌ها نمی‌بینند (هر چند که بسیاری از این آقایان هم چیز زیادی از تعمیر موتور نمی‌دانند و به شکل سمبلیک سرشان را در موتور می‌کنند). خیلی از خانم‌ها نیز با حل بی‌چون و چرای مشکلات انگیزهٔ یادگیری را از دست می‌دهند و در تمام دوران رانندگی فقط چگونگی بزین زدن را فرامی‌گیرند!

دختر کوچولوی فیلم کیسهٔ برنج که دچار مشکل کوچکی می‌شود (اشیایی در آب می‌افتد) با این‌که تروفروز و زیروز رنگ است، توانایی خود را فراموش می‌کند و می‌دود تا از پسر بچه‌های هم‌سن‌وسال خودش کمک بگیرد. وقتی حسین عینک و سکه را از داخل جوی آب می‌آورد، چیران نیروی مردانهٔ قدرتمندی را می‌یابد و در کنارش احساس امنیت و آرامش می‌کند. این قدرت آرام‌بخش، حتی پس از این‌که وظیفه‌اش را به طریقهٔ «احسن» انجام داد، قطع نمی‌شود و جلوه‌های مزاحمش، مثل صحنهٔ ترکاندن پلاستیک باد شده‌ای که اتوبوس را به هم می‌ریزد، همان خود شیرینی مذکور در تعمیر اتومبیل خانم‌ها را به یاد می‌آورد. قدر مسلم، این کمک‌ها، ریشه در هر چه داشته باشد، در انسان‌دوستی و کمک به هم‌نوع ندارد.

دلایل پیرزن برای همراه شدن با کودک، برخوردار شدن از توانایی‌هایی است که به علت پیری از کف رفته است. او می‌خواهد چشم بینای این همراه کوچولو مراقب باشد تا پایش در چاله‌ای نرود. چیران اما، از این همراهی هدفی جز یافتن روزنه‌ای برای فرار از روزمرگی کسالت‌آور محیط خانه ندارد. برای کودکی که سبزی خریدن به همراه

میرهای در سه لوکیشن (روستایی کوبری احتمالاً در اطراف کاشان، ترکمن صحرا و جنوب ایران) مادرانی را به تصویر می‌کشد که هر کدام در فضاهای فرهنگی، معماری و بومی و با گویش خاص خود، با کودکانشان - به‌رغم درگیری‌های اجتناب‌ناپذیر و پایان‌ناپذیر - ارتباطی عمیق و نفس‌به‌نفس دارند اما مادر چهارم در شهری صنعتی برای خواباندن کودکش از نوار کاست که همان لالایی کنسرو شده است سود می‌جوید... دوازده دربارۀ بافت سیاه‌چادرهای عشایر، محصول گروه تلویزیونی جهاد سازندگی است. در این فیلم دخترک ایل (ثریا)، همانند بقیهٔ زنان ایل، مسئولیت تهیه و بافت سیاه‌چادر را برعهده دارد و این مشغله موجب عقب ماندن او از درس و مشق می‌شود. در میان مستندهای به نمایش درآمده، بسیاری از فیلمسازان، موضوع‌های مختلف زندگی ایل‌نشینان را دستمایه قرار داده بودند و همین تکرار باعث مقایسه می‌شد اما متأسفانه دوازده به دلیل لحن تبلیغاتی و سفارشی در سکانس انتهایی‌اش، فیلمی به‌یادماندنی نبود.

از بخش‌های جدید جشنواره بخش «ویدئو کلیپ»، بدون حضور هیچ سازندهٔ زن؛ «مسابقهٔ ویدئویی تبلیغاتی»، با حضور مهرناز عطایی با آگهی پودر لباس‌شویی و ش، میترا منصوری با آگهی فرش ایران و افسانه درگاهی با آگهی یونیک؛ و بخش «گام‌های نخست با ویدئو»، «گام‌های نخست با ویدئو»، کم‌تماشای‌ترین بخش جشنواره بود و در بعضی ساعات تنها با حضور سازندگان و در سالن‌های خالی به نمایش درآمد که همین موضوع باعث ناراحتی فیلمسازان جوان این بخش شد. در میان ۲۵ فیلم این بخش، رنگ سبز شفا ساختهٔ فاطمه نوروز؛ نگاه صد ساختهٔ زهرا عبدالهی؛ نگاه گرم کتاب ساختهٔ فیسه حیدریان؛ و یک جفت پا اثر فخری هدایت؛ شرکت داشتند.

تمام کسانی که تجربهٔ حضور در این جشنواره را دارند می‌دانند که معمولاً نشست‌های شبانه از بخش‌های داغ آن است. امسال بهترین میزگرد نشست مربوط به کلیپ‌سازی بود که با حضور شاهرخ دولکو رونق فراوان یافت و تا نیمه‌شب تقریباً تمام شرکت‌کنندگان مشتاق را حفظ کرد. اما بدترین و تلخ‌ترین شب، که به عنوان خاطرهٔ سیاه حاضران ثبت شد، نشست شب اول بود که در آن به بهترین مستندسازان که سخنرانان اصلی جلسه هم بودند به شکلی غیرمنتظره توهین شد. این برخورد به‌کلی فضای جشنواره را تحت تأثیر قرار داد و گزیده شدن سال پیش برگزارکنندگان را، که ناشی از اختلاف سلیقه‌ها بود، تداعی کرد. عذرخواهی شب بعد هم سعی در تسکین مضطربان داشت اما... به قول یکی از فیلمسازان در یکی از جلسات سال گذشته، که از نوع برخورد مخالفان گلایه می‌کرد، «افسوس و صدافسوس که نیروهای ما گاهی صرف این می‌شود که چه‌طور خسته شویم، نه این‌که چه‌طور کار کنیم!» ■

ورای شکلی معقول

گلی کمالی

دریافت معنای بی‌نامتنی نیست. حتی گاهی آدم تعجب می‌کند که چه‌طور زنی در افشای روابط رسوای آشکار و پنهان خود، این‌همه اغراق کرده است.

به روایت راوی، پروین غفاری - که گویا زیبایی‌اش در جوانی شهره بوده - چند ماه پس از ازدواج بی‌سرانجامش، در تابستان ۱۳۲۴ به رویای ملکه شدن پا به قصر شاه می‌گذارد؛ و در واقع به آنجا کشانده می‌شود. این زمانی است که فوزیه، همسر اول شاه، او را ترک کرده و به مصر رفته، و هنوز شاه با ثریا آشنا نشده است. در این فاصله، پروین غفاری حکم معشوقه شاه را دارد و شاه برای حفظ ظاهر و با اصرار پروین، او را صیغه خود می‌کند. هنگامی که پروین در پی ازدواج شاه با ثریا از کاخ رانده می‌شود، گویی برای دهن‌کجی به او و انتقام گرفتن از شاه، به زن گران‌قیمت محافل بزرگان تبدیل می‌شود و بی‌پروا - حتی با نوعی هیاهوی خودنمایانه - با مردان بسیاری از اهل سیاست و ادب و هنر ارتباط برقرار می‌کند.

«موظلایی شهر ما» - که در این دوره به شکلی کنایی نامش را خلاصه می‌کنند و او را «پری غفاری» می‌خوانند - از سال ۱۳۳۹ به بازیگری در سینما روی می‌آورد و طی ۱۲ سال در ۱۳ فیلم بی‌مایه بازی می‌کند که چهارمین آنها در سال ۱۳۴۴، لقب خود او - «موظلایی شهر ما» را دارد. شخصیت سینمایی او در همه این فیلم‌ها، آگاهانه یا ناخودآگاه، جلوه‌ای از شخصیت واقعی اوست؛ در همه آنها نقش دوم و منفی زنانی اغواگر و خانه‌خواب‌کن دارد و به نظر نمی‌آید که خود او نیز به این وجه آشکار نقش‌هایش آگاه نبوده باشد. از همین‌رو، قطعاً این اقدام او هم بخشی از همان طرح انتقام‌جویانه‌اش بوده است. گویی می‌خواست با برانگیختن حس نفرت تماشاگران نسبت به چنین زنی، و نسبت به خودش، چنین بنمایاند و فریاد بزند که: «این منم؛ زنی مفرور که زمانی معشوقه شاه بودم و قربانی او».

به درستی نمی‌توان ارزیابی کرد که پری غفاری در این طرح انتقام‌جویانه تا چه حد موفق بود اما در این‌گونه تصویری ناخوشایند - نه در هیئت یک قربانی - از خودش ساخت، تردیدی نیست؛ هرچند که حالا از یک نگاه می‌توان او را قربانی هم خواند. خاطره‌نویسی، به‌ویژه توسط سیاستمداران رژیم گذشته، پس از سقوط سلطنت رواج بسیار یافت و کتاب‌های خاطرات، خوانندگان فراوانی داشت. این‌گونه کتاب‌ها، که تعدادشان در سال‌های اخیر کاهش یافته، گرچه نکته‌هایی در جهت روشنگری گوشه‌هایی از تاریخ معاصر کشور داشته اما بیشتر نویسندگان آنها به شیوه‌های گوناگون سعی در تبرئه خویش از اتهام‌های احتمالی در اذهان خوانندگان داشته‌اند. عجیب آن‌که پروین غفاری نه تنها تلاشی در این زمینه نکرده بلکه چیزهایی را که احتمالاً عده زیادی نمی‌دانسته‌اند با صراحت و اصرار، افشا کرده است. این کتاب، که همچنان نمی‌توانیم حیرت



از بن‌بست، به دنبال شهرت ماورای سینمایی زنی می‌رود تا موفقیت تجاری‌اش را یدک‌کش آن نام و شهرت سازد. من کاری به زندگی خصوصی پری غفاری ندارم - زندگی او، بد یا خوب، مال اوست. فقط به این سینما می‌پردازم که نام او را برای بقای خود به عاریت می‌گیرد؛ نامی که با بسیاری از رسوایی‌ها و اسکاندال‌های پنهان و آشکار ۱۵ سال اخیر توأم است. بی‌شک اگر پری غفاری به کار خصوصی خود ادامه می‌داد، از این بحث‌ها و حواشی دور می‌ماند ولی وقتی وارد کار اجتماعی شد و با انبوه وسیع مردم سر و کار پیدا کرد، آن وقت سخنانی پیش می‌آید که در صورت نخست پیش نمی‌آمد... نتیجه می‌گیریم که صاحبان این فیلم... «نان» پری غفاری را می‌خورند، منتها به شکلی دیگر. در واقع حجم درآمد خود را به یک شهرت روسپانه بسته‌اند. حال اگر دست و توصیه «محفل» پشتوانه چنین فیلمی است، تبریک می‌گوییم.» [هنر و سینما، شماره دوازدهم، پنجم شهریور ۱۳۴۰]

اما نسل‌های پیش‌تر، آنها که دهه پرآشوب ۱۳۲۰ را به یاد می‌آوردند، می‌دانستند که این اشاره‌ها، کنایه‌ای به رسوایی ارتباط پروین غفاری با «شاه جوان» است. در کتاب تاسیاهی... در دام شاه، همه‌چیز آن‌قدر آشکار و عریان است که نیازی به خیالبافی و کشف و خواندن لابه‌لای سطرها و

روایت خاطرات رسمی است معمول و متداول که در سال‌های اخیر جای خود را در دنیای رمان نیز باز کرده است. از ویژگی‌های کار این روایان یکی این است که وقایعی ناگفته و اسنادی نادیده از تاریخ به دست می‌دهد که اهمیت کار را از حد یک زندگینامه خودنوشت فراتر می‌برد و از طرفی مؤلفان و البته ناشران خاطرات، عموماً نگاهی انتخابی و گزینشی به وقایع دارند. پس ما تنها گفته‌ها را می‌دانیم و از ناگفته‌ها بی‌خبریم و از صحت گفته‌ها نامطمئن. «زنان» همواره بر ضرورت تحمل سخن دیگران تأکید دارد و طالب فضایی گسترده برای آن است که هرکس بتواند حرف خود را بگوید و طبعاً مسئول و پاسخگوی آنچه گفته است، باشد.

آنچه در پی می‌خوانید، نقدی است بر خاطرات پروین غفاری، با عنوان «تاسیاهی... در دام شاه». انتشار این کتاب به دلایل مختلف واکنش‌های گوناگونی را برانگیخته است و طبعاً از این پس از دیدگاه‌های دیگری نیز مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. □

خاطرات پروین غفاری با عنوان تاسیاهی... در دام شاه توسط «مرکز ترجمه و نشر کتاب» منتشر شده است. پروین غفاری؟ نسل امروز بعید است این نام را بشناسد و در ذهن نسل‌های یکی - دو دهه گذشته هم گمان نمی‌کنیم این نام، خاطره‌ای زنده کند. در واقع از سال ۱۳۵۱ که نام او برای آخرین بار در عنوان‌بندی فیلمی ثبت شد، پروین غفاری و پرونده‌اش به بایگانی سپرده شد و حالا دقیقاً معلوم نیست از سر چه ضرورتی از این پرونده غبارزدایی شده است.

نسلی که در دهه ۱۳۴۰ نوجوان بود، پروین غفاری را به عنوان بازیگر نقش زنان شیطان‌صفت و اغواگر تعدادی از فیلم‌های عمدتاً درجه دو و سه و چهار سینمای ایران می‌شناسد؛ همان فیلم‌هایی که مصداق بارز «فیلمفارسی» بودند. نوجوانان و جوانان آن دهه احتمالاً از کتاب‌های دکتر کاوسی در نقد نخستین فیلمش - فریاد نیمه شب (۱۳۳۹) - چیزی دستگیرشان نمی‌شد، مگر آن‌که ابهام خود را با کمک کسانی از نسل‌های گذشته رفع می‌کردند: «بیچاره سینمای متحطی که برای نجات خود



هرچه از دوست رسد...

به این خانم جواب قاطع بدهید!

حمیدرضا ثمودی (تهران)

از نظرات خانم ستاره آجرلو، که نامه ایشان در شماره گذشته با عنوان مرد = بیجه = حیوان چاپ شده بود، اظهار تأسف و از ما که به نظر ایشان برای راضی نگاهداشتن خوانندگان (خانم) آن را به چاپ رسانده‌ایم؛ گلایه کرده‌اند. ایشان از خانم آجرلو پرسیده‌اند که اگر در یکی از نشریات ایران اسلامی معادله‌ای عکس معادله ایشان به چاپ می‌رسید، ایشان چه عکس‌العملی نشان می‌دادند و ادامه داده‌اند که: «شاید این خانم با افرادی که مشکل داشته‌اند و شاید واقعاً جنبه حیوانی داشته‌اند، رویه‌رو شده و حق دارد چنین برداشتی بکند ولی حق ندارد چنین معادله‌ای را ترتیب دهد که در ایران اسلامی و تاریخ این سرزمین ما مردان بزرگ و قابل احترامی داشته‌ایم.»

ایشان در پایان نوشته‌اند: «با این همه ترسناکی آنچه دل را بر این گریه زیبای خطرناک (بر زن) به رحم می‌آورد آن است که او از هر جانسوری رنج‌کش‌تر و آسیب‌پذیرتر و مه‌طلب‌تر و از همه محکوم‌تر به ناامیدی است.»

با این جمله آخر و تشبیه زن به «گریه ترسناکی خطرناک» و «جانور آسیب‌پذیر» ظاهراً با خانم آجرلو بی‌حساب شدید. با این حال نقد شما را نوشتیم که اگر خرده‌حسابی هم باقی است، صاف شود. ضمناً در پاسخ آن بخش از نامه شما که مخاطب آن ما بودیم، شما را به خواندن دوباره پاسخی که به خانم آجرلو داده بودیم، دعوت می‌کنیم. در آنجا از ایشان پرسیده بودیم که اگر قضیه اثبات شد، چه امتیازی برای ما زنان به‌بار می‌آورد؟ چون در آن حال امتیاز ما برتری از حیوان خواهد بود.

خود را از این باتلاق نجات دهید!

بهاره خاکسار (تهران)

ایشان در نامه‌ای بلنبدالا، و البته پس از هتاک‌های

التماس وارونه اندر ماجرای انتخابات ی.ا. (تهران)

نوشته‌اند: «وقتی چهار عکس از جناب آقای خاتمی را (غیر از روی جلد) دیدم، دانستم که مجله زنان چه زحمتی کشیده تا به خوانندگانش وارونه التماس نماید به چه کسی رأی دهند و همین‌که به صفحه پنجم رسیدم و چهره کیود آقای ناطق را که به نظر بسیار مریض حال هم می‌نمود دیدم... واقعاً متأسف شدم که امروز خواننده مجله‌ای هستم که در تبلیغش نسبت به دو کاندیدا هیچ مسامحه نکرده و با طرح سؤالات بجه‌گانه... سعی در زشت نشان دادن هر اقدام توسط وی در گذشته و آتی دارد... راستی ای طرفداران قانون، چگونه این‌گونه تبلیغات در مورد نامزد موردنظر خود را در یک مجله عمومی کردید و با زبان «مظلوم‌نمایی» از طرح چند سؤال که نیمی از آنها بی‌سرته و پرغرض است به «منکوب‌گردن نامزد دیگری پرداختید؟»

خوب است توجه داشته باشیم که حمایت از قانون چه معنایی دارد. مطابق قانون، نشریاتی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند از تبلیغ به نفع نامزدهای معین ممنوع شده‌اند ولی این خواننده محترم احتمالاً توجه نکرده‌اند که «زنان» مجله‌ای است خصوصی که بر دخل و خرج خود تکیه دارد و مانند برخی روزنامه‌ها با صدا و سیما که از جیب مردم اداره می‌شود ولی در جهت منویات سیاسی به خصوصی حرکت می‌کند، بنابراین، نیازی هم نبوده که دوری و نزدیکی‌اش را نسبت به نامزدهای ریاست‌جمهوری پنهان کند. به‌علاوه هر نشریه خصوصی برای بیان نظرات و گرایش‌های علاقه‌مندان آن نشریه است، نه فضایی برای هر حرفی و سخنی. دیگران هم اگر حرفی و سخنی دارند، می‌توانند نشریه خاص خود را تأسیس کنند. با این همه و با وجود درستی این «منطق»، ما هیچ‌گاه تماماً از آن استفاده نکرده‌ایم. از جمله این‌بار فرصت گرانبهایی در اختیار جناب آقای ناطق نوری قرار دادیم تا نظرات خود را به مخاطبان «زنان» عرضه کنند. متأسفانه ایشان از این فرصت، به هر دلیل که بود، استفاده نکردند. بنابراین، می‌بینید که نیازی به التماس وارونه نبوده. آنچه بوده، آشنا کردن خوانندگان بوده است با نامزدهای اصلی و نامزدی که ما احساس می‌کردیم به مواضع او نزدیک‌تریم.

خود را از انتشار آن - ۱۹ سال پس از پیروزی انقلاب - پنهان کنیم، از جهت دیگری هم تعجب برانگیز است: در حالی که در بسیاری از کتاب‌ها، با معیارهای کنونی صدور مجوز انتشار از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نام بردن از برخی شخصیت‌ها و توصیف روابط ممنوع و چاپ برخی از عکس‌ها مجاز نیست، کتاب تامیاهی... در دام شاه به شکلی صریح و بی‌پروا به شرح این ممنوعه‌ها پرداخته است. به نظر نمی‌رسد که انتشار این کتاب، حالا که تحت سلطنت سال‌هاست از بام افتاده، همچنان ادامه انتقام‌جویی‌های پروین غفاری باشد. قصد تیزی و تیره هم که نیست. زندگی و ماجرای رسوایی او هم آنقدر خاص و منحصر به فرد است که نمی‌توان تصور کرد قصد عبرت‌آموزی دارد (دست کم، لحن کتاب این‌طور نشان نمی‌دهد).

نهایت این که با کتابی مواجهیم در حد پاورقی‌های سطحی و بی‌مایه و مبتذل مطبوعات همان دهه‌های ۱۳۳۰ و ۴۰، که انگار یکی از همان نویسندگان آن را برای خانم غفاری نوشته تا در لابه‌لای آن نیشی هم به چند تن از اهل ادب و هنر زده شود. صفحاتی از کتاب، حاوی مثلاً خاطرات راوی از عده‌ای از اهل سینما و موسیقی و ادبیات است اما در بیشتر موارد شرح مختصری از کارنامه آنها داده شده و اشاره‌هایی هم به برخوردهای خود او با این افراد شده؛ سواردی گذرا، گاهی تا این حد که مثلاً فروغ فرخزاد را هنگام رفت و آمد او به استودیو گلستان - که رویه‌روی خانه غفاری بوده - می‌دید و هنگام تصادف منجر به مرگش او را شناسایی کرده؛ یا گوگوش را در زمان کودکی‌اش در استودیویی دیده و عروسکش را به او داده؛ یا هایدل با خاله غفاری دوستی نزدیکی داشته... و در مواردی، مانند بهروز وثوقی و فریدین، حتی اشاره‌ای به هیچ‌آشنایی و برخوردی نشده است.

به هر حال، انتشار کتاب تامیاهی... در دام شاه توسط یک مؤسسه انتشاراتی ناآشنا به نام «مرکز ترجمه و نشر کتاب» (که خیلی راحت می‌تواند آدم را اشتباهی به یاد انتشاراتی قدیمی و معتبر «بنگانه ترجمه و نشر کتاب» بیندازد) از آن اتفاق‌های نادر این دوره و زمانه است که پروین غفاری را به نسل جدید می‌شناساند اما داستان فساد در خاندان سلطنت دیگر داستان کهنه‌ای است. با این حال، حتی اگر در آن نام چند شخصیت آشنا را بخوانیم - که مثلاً باستانی پاریزی در وصف راوی شعر گفته و یا مرحوم انجوی شیرازی با او آشنایی داشته - کافی است و منظور برآورده شده است. خنده‌دارتر از همه این که از قول پری موطلایی بخوانیم: «احمد شاملو مدعی شاعری و روشنفکری بود... بی‌سواد بود اما خیلی ادعا داشت.» کتاب یک فهرست بلنبدالا از نام اشخاص دارد که می‌توان خیلی از نام‌های آشنا را در آن یافت. انتشار خاطرات پروین غفاری به خوبی این مصراع پرمعنی رودکی را تداعی می‌کند که: «زمانه را چو نکو بنگری همه پند است...»

بلندبالا، می‌نویسند: «خداوکیلی یک شماره از مجله، تنها یکی، را پیش روی خود بگذارید و از اول تا آخرش را با صدق دل بخوانید. ببینید با این همه آسمان و ریسمانی که به هم بافته‌اید چه مشکلی از زن امروز را حل نموده‌اید؟ مشکل همسر شهیدی را که با دو یا سه بچه تنها مانده است؟ مشکل زن سیستان و بلوچستانی را که نگران بالا آوردن قالی و باریدن باران و مریضی بچه‌ها و... است؟ مشکل دختر دانشجویی را که خرج تحصیل و هزاران معضل دیگر گرفتاری اوست؟ مشکل زن پیری را که تنها فرزندش در جبهه شهید شده و هیچ‌کس را ندارد؟...»

این دوست عزیز در جای دیگری مصاحبه‌های ما را مزخرف خوانده‌اند و البته در پراتر نوشته‌اند:

«ببخشید اگر گاهی به چشمتان اصطلاحات بی‌ادبانه می‌خورد. خوب ما اُمُل هستیم دیگر». ایشان عدم عصویت خود را در یک گروه خاص سیاسی - که اخلاقاً مجاز نیستیم نامشان را بیاوریم - اعلام کرده‌اند.

خانم بهاره خاکسار، ۱۸ ساله، آرزو کرده‌اند که مقدار زیادی پول داشتند و می‌توانستند تمام مجلات ما را از روزنامه‌فروشی‌ها بخرند و همان‌جا آتش بزنند و تأکید کرده‌اند: «همه مثل شما معتقد نیستند که باید بروند مجله زنان بخوانند و همی آروغ روشن‌فکرانه بزنند». در خاتمه دوست ما نصیحتی داشته‌اند:

«پس به خود بیایید و مثل دهاتی‌هایی که تازه وارد شهر شده‌اند، مبهوت تشویق‌ها و پشتیبانی‌های یک عده افراد معلوم‌الحال نگردید که هم ما و هم شما و هم همه مردم ایران آنها را و ماهیتشان را به‌خوبی می‌شناسند. خود را از این باتلاقی که در آن تا خرخره فرو رفته‌اید، نجات دهید که شاید فردا دیگر دیر شده باشد.»

خانم بهاره خاکسار نامه خود را با ترجمه سورة انفطار از قرآن کریم به پایان رسانده‌اند اما معلوم نیست چرا آن را قولی از شهید بزرگوار آوینی اعلام کرده‌اند. به هر حال از بهاره خانم که قبولی زحمت کرده‌اند و این نامه را برای ما نوشته‌اند، سپاسگزاریم و منتظر نامه‌های بعدی ایشان هستیم تا از نظرات این گروه از خوانندگان «زنان» نیز فیض ببریم. برای ما، هر چه از دوست رسد، نیکوست!

ازدواج‌های دانشجویی و ماجراهای «بعدی» آن
جمعی از دانشجویان دختر
دانشگاه صنعتی شریف

ایشان طی دو نامه مجزا با یک خط و لحن واحد به گزارش ازدواج‌های دانشجویی در شماره ۳۳ اعتراض کرده‌اند و از جمله نوشته‌اند: «اگر دخترانی

با هدف بالا رفتن میزان مهریه و گشوده شدن بخت یا به این مکان‌های مقدس می‌گذارند، حسابشان از سایر دانشجویان جداست اما این گروه هرگز منعکس‌کننده نظرات جمعیت باصلاحت دانشجویان متدین کشور نیستند. شما هم بهتر است به جای ترتیب دادن چنین مصاحبه‌های مضحکی که معلوم نیست از کدام جامعه آماری درس‌نخوان گلیم‌درآب‌مانده تهیه شده است، در جهت تبیین مسئله حجاب، ازدواج اسلامی، محیطه علم‌آموزی بانوان و حقوق اسلامی زنان اقدام فرمایید.»

پیش از هر چیز باید پرسید که ممکن است دوست دانشجویی مطلبی را این‌همه با تعجیل و خشم مطالعه کند که درنهایت اتفاقاً نظر نویسنده با نظر خودش یکی است؟ بعد از آن روشن است که ما نگفته‌ایم حساب آنان که این عقیده خاص را دارند از حساب آنان که مثل شما عقیده دیگری دارند جدا نیست. معلوم است که مصاحبه‌شوندگان هم از جانب خودشان صحبت کرده‌اند نه از جانب «جمعی» که نمی‌دانیم کیستند. اما این‌که و هنمود داده‌اید چنین مصاحبه‌هایی را منتشر نکنیم، پیشنهاد معقولی نیست. گفته‌اند که اگر سگی پای مردی را گاز بگیرد، گویی اتفاقی نیفتاده چرا که امری معمول رخ داده است اما اگر مردی پای سگی را گاز بگیرد، اتفاقی افتاده که ارزش خبری دارد. بنابراین هر چه مطبوعات منتشر می‌کنند، لزوماً به معنی کثرت و غلبه موضوع منتشره نیست بلکه به معنی چیزی است که آگاه شدن از آن ارزش دارد و گاه اصولاً به سبب ندرت واقعه ارزش خبری پیدا کرده است. در نامه دیگری با عصبانیت تهدیدمان کرده‌اید به اقدامات بعدی. به هر حال، درک نقش مطبوعات و این‌که به چه چیزی و چه اندازه باید بپردازند و معیار در این زمینه چیست و... با عصبانیت حاصل نمی‌شود و با تهدید، تحلیل می‌شود.

این ژست‌های عجیب و غریب و مشتمزکننده چیست؟
علیرضا صداقت‌بین (تهران)

ضمن اظهار لطف به مجله، از چاپ مطلب مربوط به ورزش صورت گله کرده‌اند و دیدن حرکات ورزشی را برای خانواده‌شان مشتمزکننده و ناامیدکننده خوانده‌اند و پرسیده‌اند: «آیا شادابی و طراوت و بی‌چین و چروک بودن صورت ضرورتاً ضامن شادابی قلبی و درونی است؟ اگر این چنین است که زنان غربی و فرنگی با هزاران مارک و مدل پودر و پنیک از همه اقوام شادابتر هستند.» مسلماً پاسخی مثبت و قطعی نمی‌توان به این سؤال داد. اما در عین حال نمی‌توان انکار کرد که جسم و روان تأثیر متقابلی بر یکدیگر دارند. از این گذشته ورزش صورت مثل هر ورزش دیگری ضروری است و ما واقعاً عیب آن را در نمی‌یابیم. شاید ایراد دوستان برمی‌گردد به عادت‌های سنتی

که توجه و رسیدگی به سلامت و شادابی صورت را از مظاهر غریزگی قلمداد می‌کنند.

مشکل اقامت برای زنان
م.م. (تهران)

«راستی چرا ما زنان تنها زمانی صاحب شخصیت می‌شویم که مردی بر سرمان ایستاده باشد؟ چرا یک خانم برای اقامت در هتل باید از اداره اماکن نامه بیاورد؟ چرا اگر یک آقا با همان کیفیت و در همان هتل قصد ماندن داشته باشد، کسی از او بازخواست نمی‌کند و کسی به چشم دیگری به او نگاه نمی‌کند؟»

با آنکه از لحاظ اجتماعی زمینه خطاکاری برای مردان فراهم‌تر است، مقررات به شکلی معکوس عمل می‌کند و سخت‌گیری را متوجه زنان کرده است اما آن قسمت از قضایا که به برداشت جامعه از مسافرت یک زن تنها مربوط می‌شود، ریشه در بستر تاریخ و فرهنگ جامعه ما دارد و به سرعت قابل تغییر نیست.

بازتاب

جواب سازمان بیمه خدمات درمانی به یک نامه
سرمدیر محترم مجله زنان
با سلام،

احتراماً بدین وسیله به پیوست جوابیه سازمان بیمه خدمات درمانی پیرامون مطلب «هویت من را باید یک مرد شناسایی کند» به نقل از خانم تهمنه ساجدی مندرج در شماره سی‌وسوم مجله زنان ایفاد می‌گردد.

مستدعی است مقرر فرمایید جوابیه مزبور در آن مجله انتشار یابد.

دکتر حمید رضایی قلعه
سرپرست اداره کل روابط عمومی و امور بین‌الملل
سازمان بیمه خدمات درمانی

«هیچ‌گونه سنجی برای صدور دفترچه بیمه خدمات درمانی برای خانم‌هایی که مجرد و تحت سرپرستی و التین خود نمی‌باشند، وجود ندارد. لذا جهت اخذ دفترچه بیمه درمانی می‌توانند به واحدهای بیمه خدمات درمانی استان‌ها و شهرستان‌ها مراجعه نمایند.»

نامه‌ها و مطالب شما دوستان هم

رسید:
سینما صفاری‌آشتیانی (تهران)؛ علیرضا نصرت (زاهدان)؛ گوهرز شفیعیان (شیراز)؛ علی دلقندی (تهران)؛ سیدعباس سیدمحمدی (تهران) ■

انجمن پیرانشهر

جهانگردی را با ایرانگردی آغاز کنید و ایرانگردی را با جهانگردی ادامه دهید
ما شما را در کوتاهترین زمان به دورترین نقاط جهان می‌رسانیم

- مشهد مقدس همه روزهای هفته
- قطار به مشهد مقدس (توربو ترن)
- کرمان - بازدید از ماهان ، ارگ قدیم و جدید
- بلیط کیش همه روزهای هفته
- رزرو هتل بزرگ کیش (شایان)
- بلیط تبریز ، اصفهان ، شیراز ، همدان

روناک از ۸/۳۰ صبح الی ۱۹/۳۰
روزهای تعطیل از ۸/۳۰ الی ۱۳/۳۰

آدرس: فلسطین جنوبی - مابین انقلاب و جمهوری - شماره ۵۶
تلفن: ۵۷-۶۴۹۸۵۵۵ و ۶۴۹۷۶۰۶

برای اولین بار در ایران

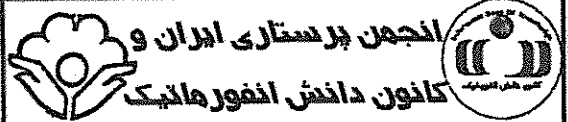
بدون عمل جراحی، ضایعات زیر توسط پزشک متخصص
بوسیله دستگاه مخصوص برطرف می‌گردد.

۱. از بین بردن منافذ باز صورت، نقطه‌های سیاه، چروکهای سطحی صورت
۲. جای آبله، آبله مرغان
۳. ترک خوردگی پوست شکم و سایر قسمتهای بدن، جای زخم سوختگیها و اعمال جراحی
۴. لاغری موضعی توسط دستگاه مخصوص کامپیوتری
۵. از بین بردن دائمی موهای صورت بدون درد و بدون جای زخم توسط دستگاه کامپیوتری

نشانی: بالاتر از میدان ونک خیابان خدایم یلاک ۵ طبقه ۵ تلفن: ۸۷۷۷۱۳۸
آقای دکتر زیرک

تدریس خصوصی پیانو

۹۳۷۸۴۴



برای لایم دیجیتال کامپیوتر ثبت نام میکنند

ایر اتوری و تایپ زرنگار

۵۵۵۵ تومان

دوره ویژه دانش آموزان

برنامه نویسی - نقشه کشی و گرافیک

3D Studio - Corel draw - Photo Shop

- ۱ - انقلاب . ابتدای کارگر جنوبی . نبش لبافی نژاد
 - ۲ - فاطمی . م . گلها . خ کاج جنوبی . ک هشتم
- ۶۴۲۴۳۳۴ - ۸۰۰۴۲۹۷ - ۸۰۰۶۶۹۳

پرورش صورت

لیفتینگ بدون عمل جراحی - چین و چروک و افتادگی های صورت شما
را بدون دستگاه در ده جلسه با تضمین صددرصد بر طرف می‌نماییم.
تلفن: ۷۸۸۹۰۰۹ - ۷۸۶۳۳۷۵

آموزش طراحی و نقاشی و تجسمی

زیر نظر استاد با تجربه (خانم)
با تحصیلات دانشگاهی در ایران و انگلیس
برای خانم‌ها و دخترخانم‌ها و کودکان
قائم مقام فراهانی - ۸۸۴۵۹۶۵



خدمات موسیقی داتنی جان



خرید ، فروش و تعمیر
انواع سازهای سنتی و کلاسیک

نشانی: خیابان کاج، بالاتر از میدان گلها
تلفن: ۸۰۲۲۸۸۹

برای سفارش آگهی در ماهنامه (زنانه) لطفاً با دفتر تبلیغات و آگهی‌ها تماس بگیرید. تلفن: ۸۰۴۸۰۵۳ - ۸۰۴۸۰۵۳ فاکس: ۸۰۴۸۰۵۳